

چه کسی با این قرائت قرآن را به تو تعلیم داده است او خواهد گفت فلان کس. بدیهی است که آن شخص بر تو هیچ پیش و کمی از قرآن را تعلیم نداده است و همان خواندن قرآن پیش قاری بدون اینکه از استاد او شنیده باشی تو را بسنده است که قرآن خواهد بود. اینکه با آنکه قرآن بسیار مهمتر از حدیث است آن را می‌پذیری و بسنده می‌کنی و در باره حدیث تردید روا می‌داری که بسنده نیست.

گوید مطرف بن عبدالله ما را گفت که * حدود بیست سال با مالک بن انس همنشین داشتم و هیچ کس را ندیدم که مالک کتابهایش یعنی مؤطاً را بر او بخواند.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را گفت که از مالک بن انس شنیدم که می‌گفت * جای شگفتی است که کسی که بخواند محدث و راوی حدیث را رویاروی و از دهان خود برای او بگوید. او غافل است که خود آن محدث هم حدیث را از راه عرضه داشتن به خبرگان فرا گرفته است. چگونه ممکن است که این کار برای محدث روا باشد و برای مستمع روا نباشد که حدیث را بر او عرضه دارد همان گونه که محدث هم به همین روش آموخته است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را گفت که * از مالک بن انس و عبدالله بن عمر عمری و عبدالرحمان بن ابی الزناد و عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة و ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة پرسیدم که آیا تفاوتی میان خواندن حدیث بر محدث و بیان شفاهی محدث وجود دارد؟ همگان گفتند: یکسان است و دانش شهر ما همین گونه است.

گوید مطرف بن عبدالله ما را گفت که * مردی به مالک گفت: آیا صد هزار حدیث شنیده‌ای؟ مالک با شگفتی گفت: صد هزار حدیث! گویی تو جمع کننده هیمه در شبی و هیمه جمع می‌کنی. آن مرد پرسید هیمه چیست؟ مالک گفت: خاربن‌هایی که آدمی در تاریکی شب از زمین بیرون کشد چه بسا که نادانسته همراه آن افعی بگیرد و افعی او را بگذرد.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس ما را گفت که * از مالک بن انس در باره ایمان پرسیده شد که آیا فزونی و کاستی می‌پذیرد. گفت: آری فزونی می‌پذیرد و این موضوع در کتاب خدا آمده است^۱. پرسیدند ای ابا عبدالله کاستی چگونه؟ گفت: هرگز نمی‌خواهم به آن برسم، یا نمی‌خواهم آن را ابلاغ کنم.

۱. به عنوان مثال به آیه ۱۷۳ سوره سوم - آل عمران - و به آیه ۲۲ سوره سی و سوم - احزاب - مراجعه کنید.

گوید اسماعیل بن عبدالله ما را گفت که: * از مالک پرسیدند کنیه پسرش محمد چیست؟ گفت: کنیه اش ابوالقاسم است. گویا در این موضوع اشکالی نمی دید.^۱
گوید، محمد بن عمر واقدی ما را گفت که: * چون محمد بن عبدالله بن حسن در مدینه خروج کرد. مالک بن انس در خانه نشست و تا هنگامی که محمد کشته شد از خانه اش بیرون نیامد.

محمد بن سعد واقدی ما را گفت که از مالک بن انس شنیدم می گفت: * هنگامی که ابو جعفر منصور حج گزارد، مرا فرا خواند پیش او رفتم با او گفتگو کردم. پرسشهایی کرد که پاسخ دادم. منصور گفت: تصمیم دارم فرمان دهم این کتابهایی را که تو فراهم ساخته ای - یعنی کتاب موطأ - نسخه هایی بنویسند و به هر شهری از شهرهای مسلمانان نسخه ای بفرستم و فرمانشان دهم که فقط به آنچه در آن است عمل کنند و به کتاب دیگری توجه نکنند و این علوم و احادیث تازه پدیده آمده از راه حدیث را کنار نهند که من ریشه علم را همان علم و روایت مردم مدینه می دانم. مالک می گفت: ای امیرالمومنین این کار را مکن که پیش از این برای مردم گفته هایی گفته شده و احادیثی را شنیده اند و روایاتی را روایت کرده اند و هر قوم همان چیزی را که پیش از این به آنان رسیده است گرفته اند و به کار بسته اند و به همان شیوه با توجه به اختلافها تن داده اند و اینک اگر بخواهی ایشان را از اعتقادشان برگردانی کاری بسیار دشوار است. مردم را به آنچه در آن هستند واگذار و مردم هر شهری را به آنچه بهر خویش برگزیده اند رها ساز. ابو جعفر منصور گفت: به جان خودم سوگند اگر تو در این باره فرمان مرا می پذیرفتی به آن کار فرمان می دادم.

محمد بن سعد گوید واقدی ما را گفت که: * مالک بن انس از سوی منصور فرا خوانده شد و با او رایزنی شد و منصور سخن او را شنید و گفتارش را پذیرفت. مردم سخت بر او رشک بردند و کینه ورزیدند و در همه چیز بر او ستم کردند و چون جعفر بن سلیمان حاکم مدینه شد^۲ پیش او به زیان مالک سخن چینی کردند و این کار را همگان و بسیار

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که مسلمانان از همان آغاز به حرمت حضرت ختمی مرتبت برای خود نام و کنیه ایشان را جمع نمی کرده اند و روایاتی در باره ناخوش بودن این موضوع نقل شده است. لطفاً به شرح حال محمد بن حنفیه در طبقات مراجعه فرمایید.

۲. جعفر بن سلیمان دوبار حاکم مدینه شده است. نخست سالهای ۱۵۰-۱۴۶ هجری و بار دوم سالهای ۱۶۷-۱۶۱ به معجم الانساب، ص ۳۶ زامباور مراجعه فرمایید.

انجام دادند و به او گفتند مالک بن انس به عهد بیعت شما اعتقادی ندارد و آن را چیزی نمی‌شمرد و انگهی به حدیثی که از ثابت احنف روایت می‌کند استناد جسته و طلاق کسی را که با اجبار همسر خود را طلاق دهد جایز و درست نمی‌داند. جعفر بن سلیمان خشمگین شد و مالک را فرا خواند و در باره کارهایی که از او گزارش داده بودند با او احتجاج کرد. سپس جامه از تن او بیرون کشید و او را بر زمین انداخت و تازیانه زد و دستهای او را چنان کشید که استخوان شانهاش از جای در رفت و کاری بس ناهنجار نسبت به او انجام داد. و به خدا سوگند که پس از این تازیانه خوردن، مالک همواره مورد احترام مردم و بزرگداشت ایشان بود و کار او برتری می‌یافت گویی تازیانه‌هایی که بر او زده شد زیوری بود که به آن آراسته گردید.

محمد بن سعد می‌گوید: * مالک بن انس به مسجد می‌آمد و در نمازهای پنجگانه و نماز جمعه حاضر می‌شد. در تشییع جنازه‌ها شرکت و از بیماران دیدار می‌کرد و حقوق اجتماعی را انجام می‌داد و در مسجد می‌نشست و یارانش آهنگ او می‌کردند. پس از آن داستان، نشستن در مسجد را رها کرد. نماز می‌گزارد و به خانه‌اش برمی‌گشت. سپس حضور در تشییع جنازه را رها کرد و فقط پیش صاحبان عزا می‌رفت و آنان را تسلیت می‌گفت. اندک اندک همه این امور را رها کرد نه در نماز جماعت و نه در نماز جمعه شرکت می‌کرد و به تسلیت کسی هم نمی‌رفت و اینگونه روابط اجتماعی را رها کرد و با این همه مردم به پاس او همه چیز را تحمل می‌کردند و بسیار نسبت به او مهرورزی می‌کردند و در بزرگداشت او کوشش بیشتر داشتند و مالک بر همین موقعیت اجتماعی در گذشت. گاهی با او در باره گوشه‌گیری او گفتگو می‌کردند و او پاسخ می‌داد که همگان یارای بیان عذر خود را ندارند - مرا از بیان سبب آن معذور دارید.

محمد بن سعد می‌گوید: * مالک بن انس در خانه خویش بر تشکچه آکنده از لیف خرما می‌نشست و تشکچه‌های پاکیزه خوب بر چپ و راست گسترده بود و برای کسانی از قریش و انصار و دیگر مردم که به دیدار او می‌آمدند اختصاص داشت. مجلس و انجمن مالک مجلس وقار و خرد بود. خود مالک هم مردی سخت خردمند و با هیبت بود. در مجلس او هیچ‌گونه ستیز و درشت‌گفتاری نبود و صدای بلند شنیده نمی‌شد. اشخاص غریب از مالک در باره حدیث می‌پرسیدند و او فقط در این باره و حدیثی را پس از حدیث دیگر پاسخ می‌داد. گاهی به برخی از ایشان اجازه می‌داد احادیث خود را بر او بخواند. مالک بن

انس دبیری به نام حبیب داشت که کتابهایش را می‌نوشت و همو از کتاب برای حاضران مطالبی را می‌خواند و هیچ کس از حاضران به او نزدیک نمی‌شد و به کتاب او نظر نمی‌انداخت و به پاس هیبت و بزرگداشت مالک نمی‌گفت نفهمیدم دوباره بخوان. گاه که کم اتفاق می‌افتاد حبیب چیزی را اشتباه می‌خواند و مالک آن را اصلاح می‌کرد.

گوید مطرف بن عبدالله ما را خبر داد و گفت * ندیدم که مالک بن انس جز روز چهارشنبه و شنبه خون بگیرد. گویا روایتی را که حاکی از کراهت خون گرفتن در آن دو روز بود صحیح نمی‌دانست.

محمد بن سعد گوید اسماعیل بن عبدالله بن ابی‌اؤیس ما را خبر داد و گفت * مالک بن انس چند روزی بیمار شد و در گذشت. از یکی از خویشاوندان خود پرسیدم مالک به هنگام مرگ چه گفت؟ گفت: نخست شهادتین بر زبان آورد و سپس این آیه را تلاوت کرد: «لله الامر من قبل و من بعد»، «فرمان خدا راست از پیش و پس». ^۱ و بامداد روز چهاردهم ربیع‌الاول سال یکصد و هفتاد و نه به روزگار خلافت هارون در گذشت و عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بر پیکر او نماز گزارد. این عبدالله پسر زینب دختر سلیمان بن علی است و به نام مادر خویش به عبدالله بن زینب مشهور است. او در آن هنگام حاکم مدینه بود و همان جا که در مسجد بر همه جنازه‌ها نماز می‌گزارند بر جنازه مالک نماز گزارد. پیکر مالک در بقیع به خاک سپرده شد و به هنگام مرگ هشتاد و پنج ساله بود.

عمر بن سعد می‌گوید: این موضوع را که برای مصعب بن عبدالله دبیری گفتم، گفت: من از همگان تاریخ مرگ مالک را بهتر می‌دانم او در ماه صفر سال یکصد و هفتاد و نه در گذشت.

معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت * من بر گور مالک بن انس خیمه‌ای دیدم. مالک محدثی بسیار امین و مورد اعتماد و استوار و پارسا و فقیه و دانشمند و حجت بود.

۱. بخشی از آیه ۴، سوره سیم - روم.

ابو اویس

نام و نسب او چنین است: عبدالله بن عبدالله بن اویس بن مالک بن ابی عامر اصبحی. از قبیله حمیر و پسر عموی مالک بن انس بوده است. ابو اویس گاهی از زُهری و جز او روایت کرده است.^۱

هشام بن سعد

کنیه اش ابو عباد و از آزادکردگان و وابستگان خاندان ابولهب بن عبدالمطلب است. او از پیروان خاندان ابی طالب و کجاوه دار بوده است و در مدینه در آغاز خلافت مهدی در گذشته است. محدثی پر حدیث بوده و او را ضعیف شمرده اند.

محمد بن صالح

ابن دینار تمّار آزاد کرده و وابسته عایشه دختر جزء بن عمرو بن عامر است و عایشه مادر عمرو بن قتاده بن نعمان ظفری است. کنیه محمد بن صالح، ابو عبدالله و بسیار عاقل بوده و با مردم دانشمند دیدار داشته و دانش و تاریخ جنگهای اسلامی را نیکو فرا گرفته است.

محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد که می گفته است پدرم می گفت * اگر می خواهی تاریخ صحیح جنگها را بدانی بر تو باد به فراگیری از محمد بن صالح بن دینار تمّار.

محمد بن صالح محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است. واقدی می گوید: محمد بن صالح به سال یکصد و شصت و هشت و هشتاد و چند سالگی در گذشته است.

۱. بدون تردید، محمد بن سعد که از ثبت نام امثال ابو اویس غافل نمانده است، از آوردن شرح حال حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهما السلام غفلت نمی ورزیده است. امیدوارم این افتادگیهای طبقات به دست آید. م.

محمد بن هلال

محمد بن سعد می گوید عبدالله بن مسلمة بن قعنب و خالد بن مخلد هر دو از گفته محمد بن هلال ما را خبر دادند که محمد از گفته مادر بزرگ خویش که به هنگام محاصره عثمان بن عفان پیش او می رفته است نقل می کرده که می گفته است: * عثمان روزی آن زن را ندیده است و جویای حال او شده است. گفته اند دیشب پسر ی - یعنی هلال پدر محمد را - به دنیا آورده است. آن زن می گفته است که عثمان پنجاه درم و پارچه دولا پهنایی سنبلانی برای من فرستاد و گفت: این مقرر ی و جامه پسر تو است و چون به یکسالگی برسد مقرر ی او را به صد درم افزایش خواهیم داد.

زُبیر بن عبدالله بن رهیمة

کنیه اش ابو عبدالله و از وابستگان آزاد کرده عثمان بن عفان است. رهیمة نام مادر پدر اوست. زبیر در آغاز خلیفه شدن مهدی در گذشته است.

محمد بن خوط

او از پارسایان گسسته از مردم بوده است. محمد بن عمر واقدی می گوید * محمد بن خوط در مسجد حضرت ختمی مرتبت حلقة درس و همنشینانی داشته است که شهره به پارسایی و عبادت بوده اند و من آنان را درک کرده ام، و هر کس طالب پارسایی بود پیش ایشان می رفت و با آنان همنشینی می کرد. آن گروه به نسبت به محمد بن خوط به خوطیه معروف بودند. محمد در عین پارسایی و عبادت با اهل حدیث دیدار و از آنان روایت می کرد.

ابومؤدود

نامش عبدالعزیز و پدرش ابوسلیمان است، ابومؤدود هم از مردم پارسا و اهل فضل و متکلم بوده است، او موعظه می کرده و پند می داده است. مردی سالخورده بوده و دیر در گذشته است.

محمد بن سعد می گوید از گفته ابومؤدود مرا خبر دادند که می گفته است: «سائب بن یزید را دیدم که سر و ریش او سپید بود.

صالح بن حسان نضری

از همپیمانان قبیله اوس است.

گوید محمد بن عمر واقدی می گفته است که: «صالح روزگار مهدی عباسی را درک کرده است. صالح مردی مهتر و چشم پرکن بود و چون سخن می گفت همه مجلس را آکنده می ساخت. او در خانه خود کنیزکانی آوازه خوان داشت و همانها منزلت او را پیش مردم کاستند. او از محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت می کرد، کوفیان از او حدیث شنیده اند و مردی کم حدیث بود.

سعید بن مسلم بن بانک^۱

نافع بن ابی نعیم قاری

او از نافع روایت می کرده و بر شیبۀ بن نصح و ابوجعفر وابسته ابن عیاش حدیث خوانده است.

۱. چنین به نظر می رسد که در اینگونه موارد افتادگی دارد.

سَلْمَةُ بن بُخْت

وابسته و آزاد کرده بنی مخزوم و محدثی استوار بوده که از عکرمه و جز او روایت کرده است.

حسین بن عبدالله

ابن ضمیرة بن ابن ابی ضمیرة. کنیه اش ابو عبدالله و ساکن یَنْبُع^۱ بوده است.

محمد بن سعد گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از محمد بن اسحاق، از عبدالله بن حسن، از گفته مادرش فاطمه دختر حسین بن علی علیها السلام ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص)، زید بن حارثه را به مأموریت جنگی به ناحیه مَقْنَا^۲ گسیل فرمود که اسیرانی به چنگ آوردند و از جمله ایشان ضمیرة برده آزاد کرده علی (ع) بود. آنان چند برادر بودند و پیامبر (ص) فرمان به فروختن آنان داد. قضا رارسول خدا (ص) پیش آنان رفت و ایشان می گریستند. پیامبر (ص) پرسید چرا گریه می کنند؟ گفتند: میان ایشان با فروختن جدایی افکنده ایم. فرمود: میان ایشان جدایی میفکنید و همه را با هم بفروشید.

محمد بن عبدالله

ابن مُسَلِّم بن عبیدالله بن عبدالله اصغر بن شهاب بن عبدالله بن حارث بن زُهره. مادرش أم حبیب دختر حبیب بن حویطب بن علی از خاندان مالک بن حسل بن عامر بن لُوی است. محمد بن عبدالله هموست که بیشتر به برادرزاده زُهری معروف است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را گفت: * از محمد بن عبدالله برادرزاده زُهری پرسیدم چگونه این همه حدیث را از عموی خود شنیده ای؟ گفت: هنگامی که هشام بن

۱. شهرک کوچکی است نزدیک مدینه و یک منزلی دریای سرخ که برخی از موقوفات حضرت امیر (ع) آنجاست. به ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۲۲ مراجعه فرمایید.

۲. مَقْنَا، از شهرهای یهودی نشین نزدیک اَبْله و خلیج عقبه، به معجم البلدان، ج ۸، ص ۱۲۸ مراجعه شود.

عبدالملک به او فرمان داد احادیث خود را بنویسد، گروهی از نویسندگان را ویژه نوشتن حدیث زهری ساخت. زهری بر ایشان املاء می‌کرد و آنان می‌نوشتند. من هم در آن جمع حاضر می‌شدم و هرگاه برای من کاری پیش می‌آمد که از آن مجلس بر می‌خاستم عمویم از املاء کردن خوداری می‌کرد تا من برگردم.

کنیه محمد بن عبدالله، ابو عبدالله بوده است. غلامان او به فرمان پسرش برای زودتر رسیدن به میراث او را در ثلیه که در ناحیه شعب و بدها^۱ قرار دارد کشتند. پسرش فرومایه‌ای جلف و سبک بود که به منظور تصرف میراث او را کشت و این کار در پایان خلافت منصور بود. چند سالی پس از آن غلامانش بر سرش ریختند و او را هم کشتند. برای محمد بن عبدالله باقی مانده‌ای بر جای نیست. محمد مردی پر حدیث و صالح بوده است.

عبدالله بن جعفر

ابن عبدالرحمان بن مسور بن مخرمه بن نوفل بن اُهیب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب. کنیه‌اش ابو جعفر و مادرش بُریّه دختر محمد بن عبدالرحمان بن مصعب بن عبدالرحمان بن عوف است. عبدالله بن جعفر این فرزندان را آورده است: جعفر، مشور و دو دختر که هر دو ازدواج کرده‌اند و مادرشان کلثم دختر محمد بن هاشم بن مسور بن مخرمه است.

محمد بن سعد گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: * عبدالله بن جعفر از رجال مدینه و آگاه به فتاوی و تاریخ جنگها و مردی کوتاه قامت و کوچک اندام و زشت بود و همواره آرزومند بود و امید هم می‌رفت که سرپرست قضای مدینه شود ولی سرانجام مرد و به آن کار نرسید.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید که ابن ابی الزناد می‌گفت: * هیچ قاضی از قضاوت مدینه برکنار نمی‌شد یا نمی‌مرد مگر اینکه گفته می‌شد عبدالله بن جعفر به سبب کمال و مردانگی و دانش خود عهده‌دار قضاوت خواهد شد ولی پیش از آنکه عهده‌دار آن شغل بشود در گذشت. عبدالرحمان - یعنی ابن ابی الزناد - می‌گفته است که گمان می‌کنم تنها چیزی که او را از رسیدن به قضاوت بازداشت همراهی او با محمد بن عبدالله بن حسن بود و

۱. از مناطق مرزی میان مدینه و شام که در اختیار زهری بوده است. به معجم‌البلان، ج ۵، ص ۱۷۷ مراجعه فرمایید.

شرکت در قیام او. واقدی می‌گوید: روزی از عبدالله بن جعفر پیش عبدالله بن محمد بن عمران طَلْجِی نام بردم. گفت: وه که از تمام جوانمردی یاد کردی.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید * عبدالله بن جعفر به من گفت یک بار مرا با عبدالله بن محمد بن عمران قاضی در حالی که پسر بچه‌ای بود فرا خواندند و به جایی دعوت کردند. همان‌گونه که مردم گرفتار کبر و غرور می‌شوند من هم گرفتار شدم و گفتم کار بدانجا کشیده شده است که من همراه این پسر بچه دعوت شدم! سپس با خود اندیشیدم که مرا همراه پدر او هم دعوت کرده بودند در حالی که به سن و سال او نرسیده بودم و آرامش پیدا کردم.

واقدی می‌گوید * عبدالله بن جعفر از افراد مورد اعتماد محمد بن عبدالله بن حسن بود و محمد دانش خود را به او می‌آموخت. محمد هر گاه پوشیده به مدینه می‌آمد در خانه عبدالله بن جعفر منزل می‌کرد. عبدالله هر روز بامداد پیش امیران و رجال می‌رفت و سخنان ایشان و اخبار آنان و آنچه را در باره محمد بن عبدالله می‌گفتند می‌شنید و می‌دانست چه کسانی را به کجا در جستجوی محمد بن عبدالله فرستاده‌اند و به خانه باز می‌گشت و همه آن مطالب را به محمد خبر می‌داد. و چون محمد بن عبدالله قیام کرد عبدالله بن جعفر با او همراهی کرد و چون محمد کشته شد عبدالله بن جعفر مخفی شد و چندان مخفی ماند که برای او امان گرفته شد. عبدالله بن جعفر می‌گفته است که به مناسبت روایاتی که در مورد محمد بن عبدالله روایت شده بود و کار بر ما مشتبه گردیده بود هنگامی که با او قیام کردیم هیچ شک و تردیدی در کار او نداشتیم. البته که پس از او هیچ کس دیگر مرا فریب نداده است. عبدالله بن جعفر بر خروج و قیام خود اظهار پشیمانی می‌کرد.

محمد بن سعد می‌گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت * هنگامی که خبر مرگ پدرم عمر بن واقد رسید سه روز در خانه ماندم و بیرون نیامدم. روز چهارم صبح زود از خانه بیرون آمدم، ناگاه به عبدالله بن جعفر برخوردیم که کنار بازار گندم فروشان سوار بر استر خویش است. همینکه مرا دید استرش را نگه داشت و گفت: چه چیزی تو را از آمدن پیش من باز داشته است؟ من از جحدر غلام خود پرسیدم که آیا آمده است و تو او را برگردانده‌ای یا نیامده است و گفت در این چند روز نیامده‌ای. گفتم: خبر مرگ پدرم برایم رسیده بود. عبدالله بن جعفر هیچ سخنی نگفت و استر خود را برگرداند و رفت و بلافاصله از خانه خود پیاده برای اینکه مرا تسلیت بگوید آمد. من گفتم: خدایت حفظ کناد دوست

نداشتم که مرا این چنین شرمساز فرمایی و پیاده بیایی. گفت: دوست نداشتم که حق تو را به صورتی که بر من دشوارتر باشد بر آورم، مگر حدیث ام‌بکر دختر مسور را نشنیده‌ای؟ گفتم: نه. گفت: ام‌بکر برایم نقل کرد که پدرش مسور بیمار شده بود و ابن عباس نیمروز و در شدت گرما به عیادت او رفته بود. مسور به ابن عباس گفته بود کاش وقت دیگری غیر از این ساعت گرم می‌آمدی. ابن عباس پاسخ داده بود بهترین ساعتی که حق تو را در آن ادا کنم ساعتی است که برای من دشوارتر باشد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: * عبدالله بن جعفر در مدینه به سال یکصد و هفتاد که سال خلیفه شدن هارون است در گذشت و به هنگام مرگ هفتاد و چند سال داشت. او مردی پُر حدیث و صالح بود.

ابراهیم بن سعد

ابن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف بن عبد بن حارث بن زُهره. مادرش اُمّة‌الرحمان از خاندان عبد بن زمعة بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است. ابراهیم بن سعد این فرزندان را آورده است: سعد و محمد که مادرشان کنیزی و اسماعیل که مادرش کنیزی دیگر بوده است و یعقوب.

کنیه ابراهیم بن سعد، ابواسحاق بوده و او از زُهری و صالح بن کیسان و پدرش و از حارث و عبدالله دو پسر عکرمة و جز ایشان حدیث نقل کرده است. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده و خود و فرزندان او در بغداد ساکن شده‌اند. ابراهیم بن سعد سرپرست بیت‌المال بوده است. او تاریخ جنگها و چیزهای دیگری را از محمد بن اسحاق روایت کرده است و در حدیث سخت گیر بوده و به سال یکصد و هشتاد و سه در هفتاد و پنج سالگی در بغداد در گذشته است.

محمد بن عبدالله

ابن محمد بن ابی سبرة بن ابی رُهم بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی. مادرش کنیزی بوده است. محمد بن عبدالله را زیاد بن عبیدالله

حارثی به سرپرستی قضای مدینه گماشت و او به هنگام حکومت زیاد در مدینه در گذشت.

برادرش، ابوبکر بن عبدالله

مردی بسیار سخت دانش و اهل شنیدن و روایت حدیث بوده است. او سرپرستی قضای مکه را برای زیاد بن عبیدالله بر عهده داشته و در مدینه هم فتوا می‌داده است. سپس فرمانی برای او نوشته و به بغداد فرا خوانده شد و از سوی موسی بن مهدی که ولیعهد بود به سرپرستی قضا گماشته شد. ابوبکر بن عبدالله به سال یکصد و شصت و دو به روزگار خلافت مهدی در شصت سالگی در گذشت. پس از مرگ ابوبکر بن عبدالله، موسی بن مهدی به قاضی ابویوسف پیام فرستاد و او را به جای ابوبکر به سرپرستی دیوان قضای ولیعهد گماشت. ابویوسف یعقوب بن ابراهیم تا هنگامی که موسی ولیعهد بود سرپرستی دیوان قضای او را بر عهده داشت و همراه او به گرگان رفت.

محمد بن سعد می‌گوید واقدی ما را خبر را داد و گفت از ابوبکر بن ابی‌سبرة شنیدم که می‌گفت: «ابن جریرج به من گفت پاره‌ای از احادیث استوار خود را برایم بنویس و من هزار حدیث برای او نوشتم و به او سپردم. نه او آنها را پیش من خواند و نه من بر او خواندم. واقدی می‌گوید: پس از آن ابن جریرج را دیدم که در کتابهای خود بسیاری از احادیث او را نوشته است و می‌گوید ابوبکر بن عبدالله یعنی ابن ابی‌سبرة برای من روایت کرده است. ابوبکر بن عبدالله مردی پر حدیث بود ولی سخن او حجت نبود.

شعیب بن طلحة

ابن عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی‌بکر صدیق. مادرش کنیزی است. شعیب این فرزندان را آورده است: صالح، عیسی، اسحاق، محمد، ابراهیم، هارون، اسماء که از کنیزی متولد شدند. دختری به نام عبدة که مادرش حکمة دختر منذر بن عبیده بن زبیر است. کنیه شعیب بن طلحة، ابومحمد بوده و او به سال یکصد و هفتاد و چهار یا یکصد و هفتاد و پنج درگذشته است.

مُنْكَدِر بن محمد بن مُنْكَدِر

ابن عبدالله بن هدیر بن عبدالعزی بن عامر بن حارث بن حارثة بن سعد بن تیم بن مرة و مادرش کنیزی است.

عبدالعزیز بن مطلب

ابن عبدالله بن مطلب بن حَنْطَب بن حارث بن عبید بن عمر بن مخزوم. مادرش ام‌الفضل دختر کَلْب بن حزن بن معاویة بن خفاجة بن عمرو بن عقیل بن کعب از خاندان عامر بن لوی است. کنیه عبدالعزیز، ابوالمطلب بوده و تنها پسری به نام سهیل آورده است. عبدالعزیز در روزگار خلافت ابوجعفر منصور قاضی مدینه بوده و احادیثی داشته که روایت می‌کرده است.

عطاف بن خالد

ابن عبدالله بن عثمان بن عاص بن وابسه بن خالد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش اُم‌مسور دختر صلت بن مخرمه بن نوفل بن اُهیب بن عبدمناف بن زهرة بوده است و مادرش دختر زمعة بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بوده است. کنیه عطاف، ابوصفوان بوده است.

سعید بن عبدالرحمان

ابن جمیل بن عامر بن حَڈِیم بن سلمان بن ربیعة بن عریج بن سعد بن جُمَح. مادرش اُم‌حسین دختر معاذ بن عبدالله بن مری از خاندان سالم انصار بوده است. سعید بن عبدالرحمان در بغداد در محله عسکر مهدی، قاضی بوده و در همان شهر در گذشته است.

ابراهیم بن فضل

ابن سلمان. آزاد کرده و وابسته هاشم بن اسماعیل مخزومی بوده است. ابن ابی نجیح و جز او از ابراهیم روایت کرده‌اند.

ابراهیم بن ابی علی

ابن عتبه بن ابن ابی غلیظ بن عتبه بن ابی لهب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی بوده است. گاهی محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک و محمد بن عمر واقدی و جز آن دو از علی بن ابی علی روایت کرده‌اند.

عبدالرحمان بن محمد

ابن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبدعوف بن مالک بن نجار. مادرش امة الوهاب دختر عبدالله بن حنظله بن ابی عامر است و حنظله همان غسیل الملائکه است. مادر عبدالرحمان از خاندان عمرو بن عوف و از قبیله اوس انصار بوده است. عبدالرحمان بن محمد این فرزندان را آورده است: ابوبکر، عبیدالله و دختری به نام امة الوهاب و مادر این سه تن عایشه دختر محمد بن عبدالرحمان بن عبدالله بن حارثه بن نعمان از خاندان مالک بن نجار است. و دختری دیگر به نام عایشه که مادرش کنیزی بوده است. کنیه عبدالرحمان، ابو محمد بوده و به روزگار خلافت منصور در گذشته است.

عبدالملک بن محمد

ابن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم. کنیه اش ابوطاهر و مادرش همان امة الوهاب است. عبدالملک برادر پدر و مادری عبدالرحمان است. عبدالملک بن محمد این فرزندان را آورده است: عبدالله، عبدالرحمان، که مادرشان هند دختر ثابت بن اسماعیل بن مجمع بن

یزید بن جاریة از خاندان عمرو بن عوف است. دختری به نام امة‌الملک که نام مادرش را برای ما نگفته‌اند.

عبدالملک بن محمد از سوی امیرالمومنین هارون بر بخش عسکر مهدی بغداد قضاوت می‌کرده و همان جا در گذشته است. هارون بر پیکر او نماز گزارده و در گورستان عباسه به خاک سپرده شده است. عبدالملک محدثی کم حدیث بوده است.

خارجة بن عبدالله

ابن سلیمان بن زید بن ثابت بن ضحاک بن زید بن لوذان بن عمرو بن عبدعوف بن مالک بن نجار. مادرش کنیزی بوده است. خارجة تنها پسری به نام عبدالله آورده است که مادرش ام‌عبیده دختر سعید بن سلیمان بن زید بن ثابت از خاندان مالک بن نجار است. کنیه خارجة، ابوزید است و به روزگار خلافت مهدی در مدینه در گذشته و محدثی کم حدیث بوده است.

حارثة بن ابی الرجال

نام ابوالرجال محمد و پسر عبدالرحمان بن عبدالله بن حارثة بن نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است. مادر حارثة، حُمَیْدة دختر سعید بن قیس بن عمرو بن سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است. حارثة تنها پسری به نام عبدالله داشته است که مادرش مُنْیة دختر ایوب بن عبدالرحمان بن عبدالله بن صَعْصَعَة بن وَهَب از خاندان عدی بن نجار است.

مالک و عبدالرحمان

این دو برادر پسران ابی‌الرجال اند و مادرشان ام‌ایوب دختر رفاعة بن عبدالرحمان بن عبدالله بن صعصعة بن وهب از خاندان عدی بن نجار است.

عبدالرحمان بن عبدالعزيز

ابن عبدالله بن عثمان بن حنیف بن واهب بن حکیم بن ثعلبة بن حارث بن مجدعة بن عمرو است. این عمرو همان بَحرَج است که پسر حَنَس بن عَوْف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس است. مادرش مندوس دختر حکیم بن عباد بن حنیف است. کنیه عبدالرحمان، ابو محمد بوده است و هموست که به او حنیفی هم می‌گفته‌اند. چشم او کور بوده و دانای به سیره و جز آن و محدثی پر حدیث بوده است. به سال یکصد و شصت و دو در هفتاد و چند سالگی در گذشته است.

برادرش عبیدالله بن عبدالعزيز

او برادر پدر و مادری عبدالرحمان و او هم مردی محدث و کم حدیث بوده و گاهی از او روایت شده است.

مُجمَع بن یعقوب

ابن مجمع بن یزید بن جاریه بن عامر بن مُجمَع بن عَطَاف بن ضبیعة بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس بوده است. مادرش حسنه دختر جاریه بن بکیر بن جاریه بن عامر بن مجمع بن عطاف است. مُجمَع این فرزندان را آورده است: عبدالرحمان که مادرش کنیزی است. دختری به نام ام‌اسحاق که نام مادرش را برای ما نگفته‌اند. کنیه مُجمَع، ابو عبدالله و محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است و در مدینه به سال یکصد و شصت و آغاز خلافت مهدی در گذشته است.

عبدالرحمان بن سلیمان

ابن عبدالرحمان بن عبدالله بن حَنْظَلَة غَسیل الملائكة ابن ابی عامر راهب. نام و نسب ابو عامر

چنین است: عبد عمرو بن صیفی بن نعمان بن مالک بن أمیة بن ضبیعة بن زید و از خاندان عمرو بن عوف انصار بوده است. مادر عبدالرحمان بن سلیمان، اسماء دختر حَنْظَلَة بن عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه است. عبدالرحمان بن سلیمان این فرزندان را آورده است: عمر، کلثم و قریبة و مادرشان کنیز بوده است. عبدالرحمان به کوفه آمده و مقیم آن شهر شده است و کوفیان از او روایت کرده‌اند.

محمد بن فضل

ابن عبیدالله بن رافع بن خدیج بن رافع بن عدی بن زید بن جُشم بن حارثة بن حارث بن خزرج از قبیله اوس است. مادرش عبدة دختر رفاعه بن رافع بن خدیج است. محمد بن فضل این فرزندان را داشته است: سعید و مریم که مادرشان حمادة دختر هریر بن عبدالرحمان^۱ بن رافع بن خدیج است. طماح که مادرش أم یحیی دختر طماح بن عبدالحمید بن رافع بن خدیج است. کنیه محمد بن فضل، ابو عبدالله بوده و به روزگار خلافت ابو جعفر منصور در مدینه در گذشته است.

عبدالله بن هریر

ابن عبدالرحمان بن رافع بن خدیج. مادرش کنیزی است. عبدالله بن هریر این فرزندان را آورده است: فضل که مادرش سَهْلَة دختر حابس بن امریء القیس بن رفاعه بن رافع بن خدیج است. سبرة و عیسی و منذر و عفراء و أم رافع که مادرشان تامة دختر سهل بن عیسی بن سهل بن رافع بن خدیج است.

محمد بن یحیی

ابن سهل ابی حثمة که نام ابی حثمه عبدالله و پسر ساعدة بن عامر بن عدی بن جُشم بن مجدعة

۱. تا این جا از نسخه‌های چاپ شده آدروارد ساخو، بریل و احسان عباس، بیروت افتاده است، یعنی شرح حال ۴۰۸ تن از تابعان، امیدواریم به خواست خداوند موارد دیگر هم به دست آید و به زیور طبع آراسته شود.

بن حارثه بن حارث است. مادر محمد بن یحیی از خاندان اشجع از قبیله قیس عیلان است. محمد بن یحیی تنها دختری به نام حماده داشته است که مادرش ام‌الحسن دختر عمر بن عبدالعزیز بن محمد بن محمد بن ابی عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه بن حارث است. کنیه محمد بن یحیی، ابو عبدالله بوده و به سال یکصد و شصت و شش به روزگار خلافت مهدی در گذشته است.

عبدالمجید بن ابی عبس

ابن محمد بن ابی عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه بن حارث. مادرش کنیزی است. عبدالمجید این فرزندان را آورده است: احمد و مریم که مادرشان شریفه دختر قاسم بن محمد بن ابی عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه است. کنیه عبدالمجید، ابو محمد بوده و به سال یکصد و شصت و چهار به روزگار خلافت مهدی در گذشته است. عبدالمجید محدثی کم حدیث بوده است.

عبدالله بن حارث

ابن فضیل بن حارث بن عمیر بن عدی بن خرشة بن امیه بن عامر بن خطمه که نام اصلی خطمه عبدالله بن جشم بن مالک بن اوس است. مادرش مریم دختر عدی بن حارث بن عمیر بن خطمی است. عبدالله بن حارث دو پسر به نامهای حارث و عیسی داشته است که مادرشان حبابه دختر عیسی بن معن بن معبد بن شریق بن اوس بن عدی بن امیه بن عامر بن خطمه است. کنیه عبدالله بن حارث، ابو حارث بوده و به سال یکصد و شصت و چهار به روزگار خلافت مهدی در گذشته است.

خالد بن قاسم

ابن عبدالرحمان بن خالد بن قیس بن مالک بن عجلان بن عامر بن بیاضه از قبیله خزرج است.

خالد بن قاسم این فرزندان را داشته است: ام قاسم و...^۱ که مادرشان کنیزی بوده است. کنیه خالد، ابو محمد بوده و در نود و سه سالگی و به سال یکصد و شصت و سه در گذشته است. او محدثی کم حدیث بوده است.

سعید بن محمد

ابن ابی زید از فرزندان معلی بن لؤذان بن حارثة بن عدی بن زید بن ثعلبة بن مالک بن زید مناة بن حبیب بن عبدحارثة بن مالک بن جشم بن خزرج است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت * سعید بن محمد بن ابی زید مردی اهل دین و پارسایی و فضیلت و عقل بود. مختصر زمینی شوره زار داشت که در آمدش سالیانه دو دینار بود و او با همین درآمد مقتصدانه زندگی می کرد و با آن قناعت می ورزید. بامداد خودش همراه کنیرک خویش آن جا می رفت و برای کنیرک مقداری خرما می خرید. جمع می کرد و همراه او برای زن خویش می فرستاد و بر این سختی و تنگدستی شکایا بود هرگز از آن حال گله مند نبود و به هیچ روی شکوه ای نداشت. بسیار کسان به او پیام می فرستادند و چیزی روانه می کردند و او نمی پذیرفت و می گفت در خیر و آسایشم و برآنان خشم می گرفت و سخت دلگیر می شد. از همگان خویشان دارتر بود. او پیش ما می آمد و در حالی که در زمستان و تابستان فقط دو جامه بر تن داشت که هرگز آن را پاکیزه ندیدیم، برای ما حدیث نقل می کرد. هر گاه او را به میهمانی می خواندند می پذیرفت ولی چیزی نمی خورد. برای میزبان دعا می کرد. و چون از او می پرسیدند که ابو محمد چرا از این غذا چیزی نمی خوری؟ پاسخ می داد که خوش نمی دارم شکم خویش را به غذای گوارا عادت دهم که در نتیجه به آنچه خود می دهمش ناخشنود باشد. نمی خواهم شکم آرزومند چنین خوراکی شود.

گوید: و چون عبدالرحمان بن ابی الزناد سرپرست خراج مدینه شد برای سعید بن محمد صد دینار فرستاد گفت: سوگند به خدا که هرگز نمی پذیرم و پذیرش آن در خور من نیست. سبحان الله آیا عبدالرحمان بن ابی الزناد از این کار خود آزر نمی دارد؟ گوید:

۱. افتادگی در متن است.

عبدالرحمان از سعید بن محمد تقاضا کرد سرپرستی جمع آوری زکات ناحیه سکونت قبیله‌های اسد و طیء را بپذیرد. سعید گفت: نخواهم پذیرفت. و عبدالرحمان همچنان در آن باره به او پیام می‌فرستاد. سرانجام سعید پیش او آمد و گفت: به خوبی می‌دانم که تو می‌خواهی نسبت به من خوبی کنی ولی خوبی کردن کامل تو نسبت به من این است که مرا از پذیرفتن این کار معاف داری که من خواهان این شغل نیستم و خدای را سپاس و ستایش که بی‌نیاز از این کارم. عبدالرحمان بن ابی‌الزناد او را به حال خود رها کرد و معاف داشت.

ابن ابی حبیبة

نام اصلی او ابراهیم و پسر اسماعیل بن ابی حبیبة و کنیه‌اش ابواسماعیل است. او برده آزاد کرده و وابسته عبدالله بن سعد بن زید اشهلی بوده است. ابن ابی حبیبة مردی پارسا و همواره انجام دهنده نماز و روزه مستحبی بود. آن چنان که شصت سال همواره روزه می‌داشت. او به سال یکصد و شصت و پنج در خلافت مهدی عباسی در هشتاد و دو سالگی درگذشت و محدثی کم حدیث بود.

کثیر بن عبدالله

ابن عوف. محدثی کم حدیث بود و او را ضعیف می‌شمردند.

یزید بن عیاض

ابن جَعْدَ به لیشی. کنیه‌اش ابو حَکَم و از نژادگان قبیله لیث بود. او به بصره منتقل و ساکن آن جا شد و همان جا به روزگار حکومت مهدی عباسی درگذشت. مردی کم حدیث بود که او را ضعیف می‌شمردند.

أسامه بن زید

ابن اسلم. برده آزاد کرده و وابسته عمر بن خطاب بن نُفَیل و کنیه اش ابوزید بود. از قاسم بن محمد و سالم بن عبدالله و نافع وابسته ابن عمر حدیث شنید و مردی پر حدیث بود ولی حجت نبوده است. او در مدینه به روزگار حکومت منصور در گذشت.

عبدالله بن زید

ابن اسلم. برده آزاد کرده و وابسته عمر بن خطاب. او استوارترین فرزندان اسلم در حدیث است و در مدینه در آغاز خلافت مهدی در گذشته است.

برادر دیگرشان، عبدالرحمان بن زید

ابن اسلم. برده آزاد کرده و وابسته عمر بن خطاب است. در آغاز خلافت هارون در مدینه در گذشته و محدثی پر حدیث و به راستی ضعیف بوده است.

داود بن خالد بن دینار

برده آزاد کرده خاندان حُنَین و بدینگونه از وابستگان فرزندان عباس بن عبدالمطلب بوده و کنیه ابوسلیمان داشته است.

محمد بن عمر واقدی از گفته سَحْبَل بن محمد بن ابی یحیی ما را خبر داد که می گفته است * خالد بن دینار از وابستگان خاندان حُنَین بود که خود از بردگان آزاد کرده و وابستگان بنی عباس بودند. داود دارای مردانگی و جوانمردی بود. یک روز همچنان که من همراه پدرم در مسجد بودم ناگاه بر در مسجد کسی فریاد برداشت که خدای رحمت کناد هر کس را که به تشییع جنازه خالد حاضر آید. مردم برای تشییع جنازه او بیرون آمدند. و در همان حال مردی از خانه خالد بیرون آمد و خطاب به مردم گفت: خدایتان پاداش دهد،

برگردید اینک نبض او به اندک حرکتی آمد. مردم برگشتند و خالد پس از آن چندان زنده ماند که برای او سه پسر متولد شدند. داود و شُمیل و یحیی که هر سه اهل علم روایت شدند. گوید: برای خالد دخترانی هم متولد شدند و فرزندانش چندان ماندند که خود فرزنددار شدند و به بازرگانی پرداختند. هنگامی که عبدالصمد بن علی به حکومت مدینه گماشته شد به سبب وابستگی ایشان به بنی عباس آنان را فرا خواند و عهده دار شدن کارهایی را به ایشان پیشنهاد کرد. پاسخ دادند خداوند امیر را به صلاح و سلامت دارد ما قومی بازرگانیم و ما را نیازی به در آمدن به خدمتکاری دولت نیست. لطف فرما و ما را از پذیرش آن معذور دار. عبدالصمد ایشان را معذور داشت و همواره گرامی می داشت.

شمیل بن خالد بن دینار

وابستهٔ خاندان حنین که از وابستگان خاندان عباس بن عبدالمطلب شمرده می شوند و از او نیز روایت شده است.

یحیی بن خالد بن دینار

وابستهٔ خاندان حنین که از وابستگان خاندان عباس بن عبدالمطلب شمرده می شوند. از او هم گاهی روایت شده است.

عبدالعزیز بن عبدالله

ابن ابی سلمة ماجشون. کنیه اش ابو عبدالله و از آزادکردگان و وابستگان خاندان هُدیر تیمی بوده و به سال یکصد و شصت و چهار به روزگار خلافت مهدی در بغداد در گذشته است. مهدی عباسی بر پیکرش نماز گزارد و در گورستان قریش به خاک سپرده شد. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده و مردم بغداد بیشتر از مردم مدینه از او روایت کرده اند.

یوسف بن یعقوب

ابن ابی سلمة. یعقوب پدر یوسف ملقب به ماجشون بوده و فرزندان و عموزادگانش بدین سبب به او نسبت داده شده‌اند.

حَفْص بن عُمَر حوضی ما را خبر داد و گفت یوسف بن ماجشون برای ما نقل کرد و گفت * من به روزگار حکومت سلیمان بن عبدالملک زاده شدم و سلیمان از همان هنگام تولد برای من حقوق برقرار کرد. و چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید دیوان حقوق بگیران را بر او عرضه کردند چون به نام من رسید گفت من به تاریخ این کودک آگاهم هنوز صغیر است و اهل انجام فرایض نیست و نام مرا حذف کرد و مرا بی بهره ساخت.

عبدالرحمان بن ابی الموال^۱

فَلیح بن سلیمان

ابن ابی المغیره بن حُنَین. آزاد کرده و وابسته خاندان زید بن خطاب بن نُفَیل عدوی است. عبید بن حُنَین که از ابوهریره روایت می‌کرده است، عموی سلیمان پدر فلیح بوده است. نام اصلی فلیح، عبدالملک بوده ولی لقب او بر او چیره شده است. فلیح بر حسن بن زید بن حسن بن علی خشگمین و از او تنگدل بوده است که چرا از سوی منصور دوانیقی حکومت مدینه را پذیرفته است و میان آن دو گفتگوی تندی صورت گرفته است و حسن بن زید او را رنج و آزار می‌داده است.

۱. هیچ گونه توضیح داده نشده است.

عبدالرحمان بن ابی الزناد

نام ابی الزناد عبدالله و نام پدرش ذکوان بوده و ذکوان برده آزاد کرده و وابسته زَمَلَة دختر شیبَة بن ربیع بن عبدشمس بوده است، و رمله همسر عثمان بن عفان بوده است. کنیه عبدالرحمان، ابو محمد است و به سال صد هجری به روزگار حکومت عمر بن عبدالعزیز متولد شده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد و گفت: * محمد بن عبدالعزیز زهری که از دوستان بسیار یکرنگ و پیوسته به ابی الزناد - پدر عبدالرحمان - بود سرپرست قضای مدینه شد. و چنان اتفاق افتاد که میان عبدالرحمان بن ابی الزناد و عبدالله بن محمد بن سمعان گفتگو و ستیزی در گرفت. عبدالرحمان به عبدالله دشنامی زشت داد. عبدالله به مردم گفت: گواه باشید و عبدالرحمان را به داوری پیش محمد بن عبدالعزیز برد و چون گواهان گواهی دادند که عبدالرحمان چنان گفته است، محمد بن عبدالعزیز او را زندانی کرد و هفده تازیانه زد. ^۱ واقدی می گوید: سپس عبدالرحمان بن ابی الزناد به سرپرستی خراج مدینه گماشته شد. او در آن باره از اهل خیر و مردم پارسا و کسانی که حدیث می دانستند یاری خواست و عبدالرحمان در کار خود مردی خردمند و محدثی دانشمند و پر حدیث بود. مردی در حضور او حدیثی را خواند که اعراب پاره ای از کلمات را درست نخواند. برخی از کسانی که آن جا حاضر بودند خندیدند و عبدالرحمان خاموش بود. چون آن مرد برخاست و برفت حاضران را در باره خندیدن ایشان سرزنش کرد و گفت: از این کار خود آزر نمی دارید؟!.

گوید: مردی حدیثی را که عبدالرحمان می نوشت و دوست نمی داشت همگان آن را بشنوند بلند خواند، چون آن مرد برخاست به عبدالرحمان نگریست. عبدالرحمان گفت: اگر به او می گفتم این حدیث را پوشیده بدار با فریاد آن را می خواند! من او را به حال خود رها کردم که نفهمد می خواهم آن را پوشیده بدارم و به هر حال اهمیتی ندارد این هم مانند احادیث دیگری که پیش اوست. ^۲

۱. مقصود این است که محمد بن عبدالعزیز زهری در داوری پایبند رعایت دوستی با ابی الزناد نگردیده است.

۲. به ظاهر مقصود نشان دادن سعه صدر و وسعت نظر و خوشرفتاری عبدالرحمان است.

عبدالرحمان بن ابی الزناد به بغداد آمد و برای بغدادیان حدیث می‌کرد. در بغداد بیمار شد و همان جا به سال یکصد و هفتاد و چهار در هفتاد و چهار سالگی در گذشت. محدثی پر حدیث ولی ضعیف بوده است.

برادرش، ابوالقاسم بن ابی الزناد

از او هم روایاتی نقل شده و او هم به بغداد آمده است و بغدادیان از او حدیث شنیده‌اند.

محمد بن عبدالرحمان

ابن ابی الزناد. کنیه‌اش ابو عبدالله و فاصله سنی میان او و پدرش هفده سال و فاصله میان مرگ او و مرگ پدرش بیست و یک روز بوده است. و هر دو تن در گورستان دروازه تبین^۱ به خاک سپرده شده‌اند.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن ابی الزناد به من گفت: «وقتی ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم به من رسید و از من پرسید آیا فرزند برایت متولد شده است؟ گفتم: آری. پرسید تو چند سال داری؟ گفتم: هفده ساله‌ام. گفت: پسر من هم هنگامی متولد شد که من هفده ساله بودم.

محمد بن عمر واقدی گوید: «محمد بن عبدالرحمان همه استادان پدر خود مانند علقه و شریک بن عبدالله بن ابی نمز و دیگران جز ابی الزناد - پدر بزرگش - را درک کرده و از حضورشان بهره برده است و از او می‌خواستند حدیث نقل کنند، می‌گفت آیا درست است که در زنده بودن پدرم من حدیث نقل کنم؟ و او فقط پاره‌ای از احادیث را که به خودش اختصاص داشت نقل می‌کرد و نسبت به پدرش بسیار نیک رفتار بود و هیبت و بزرگداشت او را پاس می‌داشت. واقدی می‌گفت: روزی خودم او را دیدم که سخت سرما خورده و گرفتار درد کمر بود و از سختی درد بر خانه پدرش بر زمین نشسته و منتظر بود که پدرش اجازه دهد و به خانه خودش برگردد. به او گفتم: خوب است بروی و منتظر نمایی. گفت:

۱. باب التبن، دروازه و محله کاه فروشان بغداد که از محله‌های بزرگ بوده و یاقوت در معجم البلدان توضیح داده است.